

سوره‌ی قریش (۱۰۶)

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره‌ی «قریش»، با سوره‌ی قبل از خودش («فیل») ارتباط بسیار ظریفی دارد. در سوره «فیل» ماجرای اصحاب فیل نقل شده که دقیقاً مرتبط با کعبه و قوم قریش است، و در سوره قریش نیز باز سخن از همان قوم است. همانطور که قبلاً عرض کردم، سوره‌های قرآن، همانند حلقه‌های گردنبند، با هم ارتباط دارند. در این سوره هم بحث این است که چه عاملی باعث شد که قوم قریش با هم الفت پیدا کنند. اشاره کردم که اقوام غارتگر ساکن عربستان همیشه در حال جنگ با یکدیگر بودند؛ ولی از زمان پایه‌گذاری مکتب توحید، به‌دست ابراهیم و فرزندش و نسل‌های پس از آنها، این کانون توحیدی، در طی قرن‌ها، به همت مردمان موجه و محترمی که پاسدار آیین و مناسک کهن بودند، مورد قبول و احترام قبایل وحشی عرب قرار گرفت و رفته رفته در مکه امنیتی به‌وجود آمد که آنجا را به پایگاهی اقتصادی مبدل کرد، چنانکه از اطراف و اکناف، بازرگانان به آنجا می‌آمدند و دادوستد می‌کردند. یکی از قبایلی که در مکه شکل گرفت، قریش بود که بعدها دو شاخه پیدا کرد: یکی از عبد مناف و دیگری از هاشم که پدر عبدالمطلب، عموی پیامبر است. سالی که در عربستان قحطی فوق‌العاده سختی شد، همین هاشم، که آدم ثروتمندی بود، تمام دارایی‌اش را میان مردم تقسیم کرد؛ و از آن به بعد آوازه‌ی کرامت و بخشندگی او و خاندان قریش در تمام عربستان پیچید. درواقع، با این محبت‌ها و انسانیت‌ها بود که قریش معروف شد.

اما چرا تیره‌های مختلف اینها با یکدیگر الفت پیدا کردند و چه‌طور شد در این شبه جزیره، که همه در حال جنگ و غارت یکدیگر بودند، یکباره اختلاف‌ها از میان برخاست و از در صلح درآمدند؟... می‌دانید که اصلاً ذات و طبیعت زندگی قبیله‌گی اقتضای جنگ دارد. عرب ملیت نداشت و قبایل آن هیچ وقت قدرتی به اسم حکومت نداشتند و دولتی بیشان تاسیس نشده بود، آنها اصلاً سرمایه نداشتند. بنابراین در این نظام، کسی می‌توانست به زندگی ادامه دهد که وابسته به نظامات قبیله‌گی باشد. می‌بایست نسبت به قبیله‌اش تعصب می‌ورزید؛ باید از خود حمایت نشان می‌داد، چون همه قبایل پیوسته در حال جنگ با یکدیگر بودند و هیچ عاملی برای وحدت و الفت میانشان وجود نداشت.

حال با این سابقه، می‌فرماید: **لَا يَلْفَ قُرَيْشٍ**. این «لام» **لَا يَلْفَ** برمی‌گردد به سوره‌ی قبل و آن داستان اصحاب فیل. چرا خداوند اصحاب فیل را نابود کرد و کید آنها را خنثی کرد؟ **لَا يَلْفَ قُرَيْشٍ**. برای ایجاد الفت و پیوند میان قریش. **إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ**. پیوندی به رغم کوچ زمستانی و تابستانی. چنان‌که عرض کردم، قریش زمستان‌ها کوچ می‌کرد به قسمت‌های جنوبی و یمن، و تابستان به مناطق ییلاقی شمال، یعنی شامات، و در این مناطق به دادوستد می‌پرداخت. یعنی اینها دایم در حال حرکت و سفر بودند؛ مثل عشایر خود ما که جای ثابتی ندارند. قریش، مثل عشایر ما، زندگی بسیار سختی داشت و به این سبب به قبایل دیگر حمله می‌برد و آنها را غارت می‌کرد. اگر یک سال بارندگی نمی‌شد و خشک‌سالی چیره می‌شد، عده‌ای از گرسنگی می‌مردند. بنابراین عاملی که میان آنها الفت ایجاد کند وجود نداشت، این بود که کوچ‌های زمستانی و تابستانی آنها همیشه در معرض خطر حمله قبایل دیگر قرار می‌گرفت و همین مسئله اهمیت حادثه لشکرکشی ابرهه به مکه را نشان می‌دهد و معلوم می‌شود که خداوند چگونه با همان حادثه، میان آنان الفت ایجاد کرد و از گزند یکدیگر ایمنشان ساخت.

فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ. می‌فرماید پس باید خداوند و ربّ این خانه را عبادت کنند و یاد کنند که باعث شد بعد از قرن‌ها که خون یکدیگر را می‌ریختند، کنار هم قرار گیرند و با هم پیوند دوستی برقرار کنند. می‌فرماید حال اگر می‌خواهید میانتان این الفت ادامه پیدا کند، ریشه‌ی تاریخی‌اش را بنگرید که چگونه به ستیز میان شما پایان داد. در واقع، عبادت خدا و معنویت مانند ملاتی که سنگ‌ها و آجرهای یک

بنا را به هم متصل می کند و از آنها یک بنای مستحکم می سازد، مایه ای شد برای بقای این الفت. آنچه این قبایل را به هم پیوند و ارتباط داد و وحدت و یکپارچگی میان آنها برقرار کرد چه بود؟ رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ.

اینجا «رب» به «بیت» اضافه شده است. پیش تر عرض کردم که در هیچ آیه ای از قرآن کلمه ی «رب» بدون مضاف الیه یا متعلقی دیگر نیامده است. برخلاف کلمه جلاله «الله» که به کلمه دیگر اضافه نمی شود و همیشه تنها به کار می رود. از ۹۸۵ مرتبه ای که نام «رب» در قرآن به کار رفته، هیچ گاه این کلمه غیرمضعف واقع نشده و همیشه اضافه شده است. مثل: رَبِّكُمْ، رَبَّنَا، رَبِّهِ، رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، رَبَّ الْعَالَمِينَ و از جمله، رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ یعنی رب این بیت. یعنی کعبه هم اربابی دارد و این خانه بی صاحب نیست: ربوبیتی و اراده ای و مشیتی بر آن حاکم است.

«رب» همان صاحب اختیار و ارباب است، و مضاف واقع شدن آن نشان از شمول ربوبیت حق بر هر چیز و هر کس دارد. به عبارت دیگر، این اضافه شدن دلیل بر نسبت قادر با مقدر و رب با مربوب است؛ اما «الله» دلالت بر توجه به خدا، صرف نظر از نسبت او با مخلوق دارد. پیام این است که رب این بیت را، که برای شما هم امنیت آورده و هم رزق و روزی، عبادت کنید و در حفظ حرمت این مکان اهتمام نشان دهید.

الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِّنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ. آن رب و خداوندی که آنها را از گرسنگی رهانید و اطعامشان کرد و همچنین، آمَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ. و هم از ترس و ناامنی بیرونشان آورد و به آنها پناه داد.

قبلاً گفتیم آنگاه که حضرت ابراهیم از نواحی آباد و سرسبز اطراف مدیترانه به یکی از خشک ترین نقاط عالم کوچ می کند، به خداوند عرض می کند: رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيْتِي بَوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ، ای صاحب اختیارم، من ذریه ام را در وادی خشک لم یزرعی نزدیک خانه ی شکوهمند تو اسکان داده ام، رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، تا توجه و یاد تو را بلند و پرچم توحید را افراشته نگه دارند.

«اقامه» یعنی برپا داشتن و برافراشتن. چه چیز را برپا دارند؟ صلوات را. یعنی رویکرد به خدا را، یعنی تا در این مرکز خداخواهی خالص زنده و احیا شود.

فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ.^۱

پس خدایا، دل مردمانی را شیفته و مشتاق این خانه گردان تا هوای کانون توحیدی که در اینجا برپا شده کنند و به سوی آن بگرایند. و می‌بینیم که دعای ابراهیم اجابت می‌شود و مکه رفته رفته شهریت و مدنیته پیدا می‌کند و چاه زمزم در آن می‌جوشد. مکه دره ای خشک و بی آب بود، اما به تدریج تا سی حلقه چاه آب در حوالی آن حفر می‌شود.

دعای دیگر ابراهیم این بود که: رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا.^۲ خدایا اینجا را شهری برخوردار از امنیت بگردان؛ و بعد: وَارْزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ. وقتی امنیت باشد، اقتصاد هم رونق پیدا می‌کند، اقتصاد که رونق یافت، مردم فراغت و زندگی راحت پیدا می‌کنند و در پی به دنبال ارزش های اخلاقی و ایمان می‌روند، و این سه اصل با هم ارتباط دارند. اول باید شکم سیر بشود. گفته اند: مَنْ لَا مَعَاشَ لَهُ لَا مَعَادَ لَهُ، کسی که به نان شبش محتاج است، از او نباید توقع معادی داشت. اول باید شکم گرسنه‌اش را سیر کند تا بتواند به آینده اش فکر کند. اولین چیزی که برای مدنیت ضرورت دارد، امنیت است. امنیت که بود می‌شود کار و تجارت کرد و زندگی را سامان داد. وقتی انسان در زندگی اش آسایشی پیدا کرد، آن گاه مجال پیدا می‌کند که به هنر برسد، به علم برسد، به ایمان و به همه‌ی ارزش‌های انسانی برسد.

سوره قریش در مقام بیان این مقدمات است که خدا چگونه شکم شما را سیر کرد و به شما امنیت داد تا تجارتهای راه انداختید و همه‌ی این‌ها مقدمه‌ای شد برای مراحل بعدی. پس، ملاحظه می‌فرمایید که در منطقه ای بسیار خشک و محروم از مواهب طبیعی، هجرت ابراهیم سبب پدید آمدن مرکزی شد که تصور آن نمی‌رفت. این نظر بنده نیست، حضرت علی در نهج‌البلاغه، در خطبه‌ی ۱۹۲ «قاصعه»، که بخشی از آن راجع به مکه است، به تفصیل شرح می‌دهند که خدا می‌توانست خانه‌اش را در سرزمینی سبز و خرم مثلاً در کنار دریا یا میان جنگل و در مجاورت شهرهای آباد برپا کند، می‌توانست آن را از سنگ‌های زمرد و یاقوت بسازد، از گوهری چنان درخشانده که پرتو آن از فرسنگ‌ها مردم را به سوی خود بکشاند، ولی آن را در وادی فاقد استعداد کشاورزی و با سنگ‌های سیاه و ساده‌ترین

شکل بنا کرد. سپس می‌گوید: در اینصورت همگان به آن هجوم می‌آوردند، هم برای هم فال و هم برای تماشا! خوب، اگر خانه‌ی خدا مثلاً در سواحل مدیترانه بود، همه دوست داشتند سفری سیاحتی و زیارتی بکنند؛ و منتش را هم سر خدا بگذارند. اما کعبه جایی بنا شده که هنوز هم سفر کردن به آنجا دشوار است. پس، می‌بینیم چه‌طور این مکتب آهسته و پیوسته ساخته می‌شود و بالا می‌آید و رفعت می‌گیرد. اکنون به این نکته عبرت‌آموز توجه کنیم که پیامبر در عام الفیل ولادت یافته است. تقارن این دو اتفاق خیلی جالب است، درست مانند دو خبری که فرشتگان برای ابراهیم آوردند؛ یکی عذاب قریب الوقوع قوم لوط، و دیگر، فرزنددار شدن ابراهیم؛ یعنی بشارت به اسماعیل. این دو موضوع همیشه با هم اند؛ همچنان که باغبان علف‌های هرز را می‌کند تا گل بکارد. این‌طور نیست؟ در هر حال، تولد پیامبر در آن سال تأمل برانگیز است. واقعا تقارن عجیبی است میان نابودی سپاه ابرهه، که یکباره کعبه و قریش را در تمام شبه‌جزیره معروف کرد با این حادثه. سپاه ابرهه، که همه قبائل را شکست داده بود، بی‌هیچ درگیری به مکه می‌رسد و یکباره در آنجا با آتش فشانی نابود می‌شود. درست مثل هلی‌کوپترهایی که در طبس سقوط کردند و این حادثه استحکام و اعتباری به ایران بخشید، آن هم در اوایل انقلاب که ایران از هم پاشیده بود.

بعد از شکست سپاه ابرهه هم نسبت به قریش، به عنوان متولی و نگهدار کعبه، در تمام شبه‌جزیره احترامی توأم با ابهت در دل‌ها ایجاد شد و این حادثه ظاهراً زمینه‌ای برای رسالت اسلام گردید و در بین قبایل مکه چنان آمادگی به وجود آورد که پس از بعثت در مدتی کوتاه تمام شبه‌جزیره اسلام آوردند و بعد از آن، در مدتی کمتر از پنجاه سال، جهان متمدن آن روز پیام اسلام را شنید و اسلام تا قلب فرانسه (سرزمین قوم گُل) و جاهای دیگر پیش رفت. و تا قرن چهارم و پنجم هجری، جهان اسلام از حیث فرهنگ و تمدن از هر جای دیگر دنیا سرگردنی بالاتر بود. اتفاقاً قدرت و شکوه تمدن اسلامی مقارن با دوره قرون وسطی در اروپا بود که نه بهداشت داشتند و نه دانشگاه و نه هیچ نشانه‌ای از مدنیت پیشرفته. در اروپا، تا حدود شش قرن کتاب‌های ابن‌سینا و رازی تدریس می‌شد و به همین قیاس، بهره‌گیری‌های بسیار دیگر از فرهنگ و تمدن اسلامیانجام می‌شد.

به این ترتیب، در قرون بسیار کهن، در این سوی جهان، در یکی از عقب‌افتاده‌ترین و محروم‌ترین مناطق عالم، ابراهیم خلیل مدرسه‌ای بنا کرد که تا زمان ذریه او پیامبر اسلام استمرار یافت و با گسترش آن، توسط پیروان او، بزرگ‌ترین تمدن آن زمان در جهان پدید آمد، هر چند متأسفانه، بعد از قرون پنج و شش هجری، جریان عوض شد و ما به خواب غفلت رفتیم و آنها که عقب بودند، رونسانس یعنی تجدید حیات کردند، که این هم خود یکی از مسائل بزرگ تاریخی است.

به خدا پناه می‌بریم از شرّ انحرافات و اعوجاجات فکری و عملی که جوامع اسلامی را دچار خود کرده است. از خدا می‌خواهیم چشم بصیرت ما را برای درست دیدن رویدادهای تاریخی باز کند و بدانیم که اگر سربلندی و سیادت اسلام را می‌خواهیم، راه رسیدن به آن جز روی آوردن به ربّ این خانه نیست: **فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ**.

به پاسداران این خانه هم، که خودشان را متولی حَرَمِین شریفین می‌دانند و وابسته به آمریکا و انگلیس و جاهل و عقب‌مانده‌اند و مثل بختک بر این خانه توحید افتاده‌اند، باید گفت که: **فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ**. مسلمان‌های امروز، که مانند دوران جاهلیت قبیله قبیله شده و همه به جان هم افتاده‌اند و تفرقه و تشتت و تشعب میان آنها بیداد می‌کند، تنها راهشان برای رسیدن به وحدت و صلح، بازگشت به این یگانه اصل توحیدی، یعنی پرستش **رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ** است. اگر چنین کردند، آن‌گاه قدرت آن را پیدا خواهند کرد که روی پای خود بایستند و سربلندی خویش را حفظ کنند.

به امید آن روز، که اگر در عصر و نسل ما صورت نپذیرد، قطعاً ان‌شاءالله در آینده متحقق خواهد شد. صدق الله العلی العظیم